

# تأثیر مولوی در ادبیات غربی و شرقی

Prof. Dr. Annemarie Schimel

نوشته: پروفیسور آنه ماری شیمل

استاد دانشگاه بن - آلمان

صدای مولوی و مریدان وی به گوش میرسد. هم پوست نشین آن طریقت سلطان عثمانی را در روز جلوس شمشیری تقدیم می کرده و از آن طریق، یک نوع قوت سپاهی به حاصل می آورده است.

چون زبان مولوی فارسی بود، ترکان فهم آن را مشکل یافتند، ناگزیر ترجمه ها و شرحهایی از مثنوی به زبان ترکی فراهم آوردند، و نخستین شرح در زمان سلطان ولد نوشته شد.

در اینجا به اختصار به ذکر دو اثر که از همه مشهورتر است اکتفا می کنیم: یکی شرح «آنقره لی اسماعیل دسوقی» است که از بهترین شرحهای مثنوی دانسته شده و در اوایل قرن هفدهم تالیف یافته و دیگری ترجمه منظوم مثنوی به زبان ترکی، با حفظ وزن مثنوی، به قلم «سلیمان نهیمی» المتوفی به سال ۱۷۳۸ قابل ذکر است. و در زمان معاصر تدقیقات «عبدالباقی گولینارلی» نیز شایان ذکر است. این دانشمند دیوان کبیر را نیز به نثر ترکی در آورده است. همچنین تدقیقات و ترجمه های ملیحه «طریکاهیا» و شاگردان وی، در دانشکده آنقره بسیار با اهمیت است. از رساله کوچکی که پنج سال پیش در شهر قونیه منتشر شده است، تأثیر افکار مولوی را بر ادبیات ترکی با کمال وضوح می توان یافت. مدیر موزه مولانا در قونیه «محمد اوندد» گلچینی از اشعار ترکی چاپ کرده است که اول شعر آن شعری از آثار قرن ۱۴ است. در آن زمان یکی از قدیمترین شعرای

یکی از شعرای بزرگ ایران «مولانا جامی» در مدح ملای روم چنین فرموده است: «من چه گویم وصف آن عالی جناب نیست پیغمبر ولسی دارد کتاب» پیغمبر نیست، ولی آن کتابی که دارد یعنی مثنوی معنوی «برای مردم بی شمار، یک نوع کتاب مقدس بوده است. «هست قرآن در زبان پهلوی». این کتاب حقیقتاً بحری است که در آن موجهای مختلف چون نقش های یک قالسی رنگهای دل انگیزی فراهم آورده است. هفتصد سال گذشته که آن مثنوی در دل صوفیان و سوختگان عالم عشق جای گرفته و برای آنان قوت القلوب شده است.

از سوی دیگر، اشعار مولوی که به نام دیوان شمس تبریز شهرت یافته، در همه عالم از غرب تا شرق مکمل ترین منبع افاده عشق الهی، و حسرت نامتناهی شمرده شده است. ملای روم بخشی بزرگ از حیات خود را در شهر قونیه، پایتخت دولت سلجوقیان روم، بسر برده، و در سنه ۱۲۷۳ در همان سر زمین دعوت خدای پاک را لبیک گفته و از دارالفنا به دار البقا رحلت فرموده است. چنانکه قبه خضرای مزارش هنوز یک مرکز روحانی در بلاد روم است.

همانگونه که تأثیر شعر و فکر او در ادبیات و مدنیت دولت سلجوقیان روم به چشم می خورد. طریقت مولوی نیز در انکشاف موسیقی کلاسیک ترکی اثری فراموش نشدنی بر جای نهاده است. و در ادبیات و فنون لطیفه نیز طنین

ترك به نام « گلشهری » غزلی در مدح ملای روم سروده است ، و تا زمان حاضر دیگر شاعران از خاص و عام ، در مدح او یا به امید مدد روحانی از او اشعاری سروده‌اند .

« یحیی کمال » یکی از بزرگترین شعرا و ادبای ترك معاصر گفته است :

« تا روز محشر ماهمنفس حضرت مولانا نایم » .  
ادبای دیگر از متصوفان و غیر آنها در آثار خود ، مولوی را دستگیر و لاجاً خود بیان کرده و اسرار سماع سماوی او را به شکلی جدید ترنم نموده‌اند . به ویژه آن سماع مولوی ، دقت ناظران و سیاحان غرب و شرق را ، حتی در قرون وسطی جلب کرده است . باید دانست که این سماع به طریقه مولویه مخصوص نیست بلکه از زمانهای کهن ، هم در اقوام ابتدائی و هم در مذاهب عالمگیر موجود بوده و هست . فیلسوفان یونان باستان در حرکت اختران و آفتاب يك نوع شکل و ترتیب سماع مشاهده کرده‌اند . صنعتکاران عربی مسیحی سماع سماوی را در آثار خود به خوبی تصویر کرده‌اند ، و انعکاس آن رمز سماع در ادبیات ، الهیات ، فلسفه و فنون لطیفه غیر قابل انکار است . لیکن در سماع مولویان این همه تفکرات قدیمی به شکلی منتظم افاده شده است . چون مولوی خود فرموده است :

« معشوق چو آفتاب تابان گردد

عاشق به مثال ذره گردان گردد »

« چون باد بهار عشق جنبان گردد

هر شاخ که خشک نیست رقصان گردد »

یعنی رقص فلکها ، در گذشتن انسان از مرکز ثقل کره ارض ، رقص ذره ها پیرامون خورشید ، وصلت یافتن عاشق با روح الهی . آن مردمی که از اروپا به دولت عثمانی آمده از سماع مولوی خبردار گشته انگشت حیرت به دندان گزیده‌اند . در قرن هجدهم

دو انگلیسی به نام های کلارک Clarke

و هوب هوس hobhouse این سماع را بخوبی توصیف کرده‌اند . و تاکنون نیز در بین

ملت ما Tamfeuder Derwisch

( یعنی سماع کنان درویش ) عبادتی عام است ، اگرچه خلق معنی حقیقی آن سماع را نمی دانند .

تا آن زمان ( یعنی اواخر قرن هجدهم ) خبری از محتویات مثنوی به غرب نرسیده

بود ، نخستین بار در اواخر سده هجدهم يك نفر ایلچی فرانسوی به نام ژو . دو . والنبرگ در شهر استانبول J:De.wallenberg

مدت ۶ سال کوشش کرد تا مثنوی را تماماً به زبان فرانسوی برگرداند ولی مع التاسف این ترجمه کامل و پسر ارج در حریق بزرگ که استانبول را در سال ۱۷۶۶ سوخت ، بکلی از بین رفت ، و بیش از یکصد سال دیگر بر غرب گذشت تا ترجمه تمام و کاملی بوجود آمد . در اروپا ، هامر پورگستال Hammer

Purgstall مستشرق مشهور شهر وینه Vienna وی همان کسی است که برای نخستین بار دیوان حافظ را به لغت آلمانی ترجمه کرده ، و شاعر بزرگ ، گوته Goethe از آن الهام گرفته و دیوان غربی - شرقی خود را تالیف فرموده است ، آن مستشرق فعال در سال ۱۸۱۸ يك کتاب تاریخ ادبیات برای ایران تالیف کرده و در آن کتاب در حق ملای روم يك بخش مهم با تفرعات نوشته است .

هامر پورگستال اهمیت بسیار مثنوی را بخوبی درك کرده می نویسد :

« این کتاب از کنار نهر گانگا تا کنار بوغار ایلچی برای همه صوفیان يك کتاب دستی است . » لیکن بدین حد اکتفا نکرده ، جمال و اهمیت دیوان شمس تبریزی را نیز بکمال وضوح بیان نموده است : « او با بال و پر اعلی - ترین شوق دینی که از شکلهای ظاهری ادیان برتر است ، و ذات الهی را در کمال تجرید به صفت چشمه نور سرمدی عبادت می کند ، ملای روم به گذشتن از آفتاب و ماه اکتفا نمی کند ، بلکه از زمان و مکان ، از خلقت و قسمت از عهد السکوت و حکم قیامت در می گذرد ، تا به نامتناهی برسد . تا در آنجا عابد ازلی و ابدی با ذات سرمدی الهی و عاشق نامتناهی با عشق نامتناهی وصلت یابد .

هامر پورگستال از مثنوی و دیوان شمس تبریز ترجمه ها کرده است ، اگر چه آن ترجمه ها خام و عاری از آهنگ است لیکن در هر حال نمودار کمی از زیبایی اصل آنست . تاثیر ترجمه ای که هامر پورگستال از دیوان حافظ کرده در آثار گوته بخوبی نمایان است . لیکن شاعر بزرگ ما ، ملای روم را پسند نکرده و در حاشیه دیوان غربی و شرقی خود در حق او سخت ناخوش حکم می کند ، و در ظن مولوی ،

و بحر تفکرات غیر منطقی و عجائب او غرق گشته و از حیات حقیقی فرار کرده نظریه های غربی را که خود نفهمیده به مجازها و رمزها و افسانه ها بیان کرده است. اما در همان سالها، یعنی ۱۸۱۹ - ۱۸۲۱ نام مولوی در آلمان شهرتی نو یافت. یک نفر «پاپ» از کلیسای لوترس Tholock در سال ۱۸۲۱ کتاب کوچکی به زبان لاتینی در تصوف و فکر و فلسفه آن منتشر کرد. آن نخستین کتابی است که در این موضوع به قلم یکی از مستشرقان آلمان نگاشته شده است. در آن تالیف، افکار ملای روم، مانند مثال مکمل وحدت وجود نموده شده است. از آن زمان تا حال هر کس از آن صوفی ارجمند بحث کرده است ویرا نمایشگر نخبه آن نظریه دانسته و مشعلدار افکار نو افلاطونی معرفی کرده است.

در همان سال ۱۸۲۱ یکی از مستشرقان آلمان «Friedrich Ruckert» مجموعه ای مشتمل بر ۴۴ غزل ترتیب داد. در آن کتاب برای نخستین بار در ادبیات اروپا شیوه غزل بکار برده شده است. و «Ruckert» در آن طرز نهایت زیبا و موثر شعر سروده است، و بعد از آن، غزل در ادبیات ما نفوذ کرد و به صورت سبک معروفی درآمد. غزلیات «Ruckert» ترجمه صاف و درست از اصل نیست، بلکه بعضی ایات را از تاریخ ادبیات ایران تالیف H.P. هامر پورگستال انتخاب و تقلید کرده بنا بر این از سرنو شعر سروده است. گاه قافیه یک غزل و گاه چند کلمه از دو سه بیت آن کتاب استنساخ کرده است، و گاهی غزلی را از شکل خامی که هامر پورگستال به آن داده بود برآورده و بدان گونه ای موزون داده است. با اینهمه غزلیات او تماما روح ملای روم را در بر دارد «Ruckert» در آن غزلیات شخصیت مولوی را همچنانکه هست تصویر کرده است، زیرا وی همچون ملای روم در شمس تبریزی غرق شده بود. بدین سبب است که همه کتابهای فلسفه و الهیات آلمان که از تصوف اسلامی و از مولوی بحث می کنند، پیوسته نمودار اشعار او را از متن «Ruckert» می آورند، و تاکنون، عشق و حسرت مولوی را در زبان مادری ما از او بهتر کسی افاده نکرده است - گرچه دوراز ترجمه حقیقی است - تا آن درجه که از اشعار «Ruckert» به نام مولوی

یک ترجمه انگلیسی نیز کرده اند، که در سال ۱۹۰۳ به چاپ رسیده است.

بعد از «Ruckert» مستشرقان دیگر نیز کوشیده اند آثار ملای روم را به زبان آلمانی ترجمه کنند: به سال ۱۸۳۸ «Rosenzweig» ترجمه «Schwannau» توانست انتخابی از دیوان شمس لیکن آن ترجمه گرچه نسبت به غزلیات Ruckert به اصل متن نزدیکتر بود. اتفاقا آنقدرها شهرت نیافته است.

دو دفتر مثنوی نیز در سال ۱۸۴۹ از طرف Rucker نظما ترجمه شده است. در آنکله، بعد از سال ۱۸۸۰ Whinfield, Redhouse به ترجمه مثنوی مشغول شدند.

ملای روم در اواخر قرن ۱۹ از اثر آن ترجمه های انگلیسی و آلمانی در تمام غرب به عنوان بزرگترین شاعر متصوفه و نمونه بارز Pantheism شهرت یافته است حتی «Eth» وی را بزرگترین ممثل وحدت وجود در سراسر جهان دانسته است. و ادبا در تاریخهای ادبیات عالم دائما قوت خیال و لطایف رمزهای او را ذکر کرده اند.

بدون مبالغه میتوان گفت که R.A. Nicholson مهمترین خدمت را به ملای روم کرده و از ابتدای اشتغال علمی خود تا آخر عمر اوقات خود را در راه تدقیق تصوف عموما و طریقه تفکر مولوی خصوصا، گذرانده است. در سال ۱۸۹۸ موفق شد «Selected Poems The Divan - 1 Shams - 1 Tabriz»

را منتشر سازد، گرچه یک دو فکری که در مقدمه کتاب افاده کرده ممکن است بنظر خوانندگان حاضر راست و درست نباشد زیرا در آن عصر نظریه تاثیر کامل «Neoplatonism» افلاطونیان نو بر او غالب و در همه غرب جاری بود - نشر و ترجمه و حاشیه های آن غزلیات را که برگزیده بود نهایت پر فایده می باشد، لیکن نشر متن تمام مثنوی بنا بر قدیمترین نسخه ها با شرح و ترجمه انگلیسی مهمترین اثر آن مستشرق بزرگوار بشمار است. زیرا که خود را تماما در خدمت به مولوی سوخته و در مطالعه و درس مثنوی حظ کافی و کامل یافته بود. اهمیت تصنیف او برای دانشمندان اروپا و همچنین شرق کاملا روشن است. تا حدی که می توانسته و ممکن بوده است از عهده حل مشکلات لغوی و معنوی

برآمده است وی علاوه بر تصحیح و ترجمه به انتخاب هایی نیز از آثار مولوی پرداخته است. بعضی از حکایات مثنوی و ایات و غزلیات را به طرز خوب نظما و نثرا به زبان انگلیسی نشر کرده و بدین صورت افکار مولوی را به عالم انگلیسی و آمریکائی به خوبی نمایانده و مشعلدار نور عشق ملای روم گردیده است. بعد از نیکلسون در دانشکده کمبریج Cambridge دانشجوئی آربری A.J. Arberry نیز در آن سلسله به تحقیقات حیرت انگیزی دست زده بویژه به ترجمه های بسیاری از قبیل: فیه مافیه، رباعیات، حکایت های گزیده، توفیق یافته است، و خود او بمن گفته است که سال های باقی مانده عمر خود را نیز در خدمت مولوی خواهد گذراند که در شعر مولوی تسلی معنوی توان یافت.

در آلمان از مقالات عالمانه رهبر H. Rihgr نیز باید ذکر کرد. وی از کتابخانه های استانبول و قونیه، از نسخه های بسیار معلومات مهمی درباره زندگی مولوی و فرزندان او جمع آوری کرده است همچنین در تفرعات سماع مولوی مقاله ای بسیار مفید نوشته است. علاوه بر دانشمندان و مستشرقان، بسیاری از شعرای ما نیز به مولوی و رمز های او علاقه مند بوده اند. بعضی از تشبیهات او - مثلا آن «نی» حسرت زده که کنایه از رمز سماع اوست - در ادبیات آلمانی و انگلیسی و فرانسوی استعمال می شود، اما عده شعرائی که در شعر خود از ملای روم تقلید کرده و می کنند، خیلی زیاد نیستند و با آنها که بعد از Goethe در تقلید حافظ شیرازی شعر گفته اند قابل قیاس نیستند.

در اینجا نام یک شاعر پیر که در برلن اقامت دارد قابل ذکر است. وی در عشق مولانا غوطه خورده است تا حدی که چند سال پیش از منطقه روسی آلمان با هزار حيله گریخته و خود را به قونیه برای زیارت حضرت مولانا رسانیده است، زیرا سی سال قبل از مولانا الهام گرفته و به سبک او صد غزل سروده است که در آنها تاثیر عشق ازلی و حسرت ابدی نمایان است. اگرچه آن شاعر آلمانی Hanns Meinke زبان فارسی نمی داند.

نویسنده این سطر در تتبع ملای روم نیز یک کتاب غزلیات و رباعیات تالیف کرده

است. با همه این احوال و با کوشش مستشرقان و اشعار شعرای مانام ملای روم در عالم غرب به اندازه نام حافظ و عمر خیام و سعدی شیرازی مشهور و معروف نگشته است و طنین صدای حقیقی و اصلی افکار بلند او را در شرق باید جست. در ایران صدها شرح مثنوی، گلچین ها و زبده ها و غیره در زبان فارسی فراهم آمده است که شمار کردن آن لازم نیست و برای همه کس معلوم است. بسیاری از دانشمندان بزرگ در قرون گذشته و حال در راه نشر افکار و آثار مولانا خدمت کرده اند و در این زمان عشق مولوی در تحقیقات و تدقیقات بدیع الزمان فروزانفر به صورت کامل منعکس است و همه مستشرقان غرب و شرق و عاشقان مولانا از آن مدقق بزرگوار شکر گزارند.

در کشور های عربی، تاثیر افکار ملای روم نسبتا کم و ضعیف است. یکصد و پنجاه سال پیش شیخ یوسف بن احمد الموسوی یک اثر بنام «المنهج القوی لطلاب المثنوی یا فی شرح المثنوی» نوشته که در قاهره به چاپ رسیده است. لیکن فی الجمله شعر مولوی در قرون وسطی در میان اعراب آنقدر معلوم نشده بود زیرا اسلوب شعر فارسی با طرز شعر تصوف در بلاد عرب بسیار فرق دارد، و این قرآن زبان دری برای ناطقون بالضاد آنقدر جاذب و مقبول نبوده است.

عبدالعزیز جواهر کلام، در سال ۱۳۳۶ شمسی در تهران ترجمه ای منظوم بزبان عرب از مثنوی انتشار داده است که عنوان آن «جواهر الآثار» است. و دکتر عبدالوهاب عزام که ایلچی مصادر پاکستان بود و بعضی از آثار محمد اقبال را به عربی ترجمه کرده - چندی از اشعار مولوی را به شعر عربی منتقل کرده و مجموعه ای از آن ترتیب داده است. لیکن در هند و پاکستان ملای روم یک وطن روحانی دیگر یافته است. یک قرن و نیم بعد از وفات مولانا در مشرق بنگال همه کس مثنوی او را می خواند، حتی برهمنان و هندوان این کتاب را مطالعه میکردند، و در ادبیات و شعر هندویان بنگال مثال «نی پر حسرت» نیز استعمال شده است. مردم

آن کشور مثنوی را به نغمه های بنگالی می سرودند، و دانشمندان و شعرای بنگال در عصر های متعاقب آن را هم به نظم و هم به نثر ترجمه میکردند، که برخی از آنها تاکنون به چاپ

نرسیده در کتابخانه های آن مملکت محفوظ است . جزو کتاب های درسی که در دبستان های پاکستان شرقی خوانده می شود حتی سوانح حیات مولانا نیز در برنامه درسی آنان قرار دارد .

یافتن تاثیر مثنوی را در تمام ادبیات صوفیانه هند و پاکستان سخت آسان است . اگر يك نظر به فهرست های کتابهای انگلیسی ، فرانسه و آلمانی کتابخانه های هند بیافکنیم هزارها نسخه مثنوی می یابیم که در آن کشور نوشته شده و زینت بخش کتابخانه ها گردیده است شرح های متعددی از مثنوی به زبان های فارسی ، اردو و حتی بنگالی و پنجابی و غیر آن نیز در آنجا موجود است .

در تاریخ صوفیان هند و پاکستان بسا حکایت ها درباره مولانا و مناسبات صوفیان آن کشور با او به چشم می خورد . از جمله : ابوعلی قلندر مرید صوفی مشهور قطب الدین دهلوی ، به قونیه سفر کرده از حضرت مولانا فیض یاب شده است . و در سلسله چسبیه که از مهمترین سلسله های هندوستان است درس مثنوی قسمی از تربیت معنوی را تشکیل میدهد .

در کتاب خیر المجالس که ملفوظات و تقریرات چراغ دهلوی می باشد نخستین بار ذکر ملای روم را در هندوستان توان یافت . و در قرن چهاردهم سید جهانگیر اشرف سمنانی به قونیه رفت و از سلطان ولد پسر مولوی احوال زندگانی پدر بزرگوارش را معلوم کرد ، در لطایف اشرفی ثبت است . همعصر او مظهر گزّه متوفی در سال ۷۹۰ هجری يك قصیده مدحیه در توصیف مولوی سروده است .

ملای روم و شمس تبریز در ادبیات خلق هندوستان بعضی از رمز های عشق الهی را به جای گذاشته اند و نام شمس تبریز در ادبیات و Folklore مملکتهای سند و پنجاب سخت بزرگ است .

عشق مولانا در سراسر مملکت هند خاص و عام را سوخته بود . اکبر شاه درس مثنوی را خیلی عزیز می داشت و خود مثنوی را مطالعه می کرد ، نبیره اش شاه جهان حیات يك شاعر گناهکار را که در مدافعه خود هنگام عفو خواستن از پادشاه به بیستی از مثنوی متوسل شده و به خوبی ترنم کرده بود بخشید .

در عهد دولت مغول داراشکوه که خود يك

صوفی بزرگ بود بدست خود مثنوی سلطان ولد معروف به ولدنامه را استنساخ کرده است . اگرچه عشق مولانا و عاقله او در آن متصوف شایان حیرت نیست اما همان عشق و حرمت که داراشکوه داشت در برادر متعصب او ، اورنگ زیب عالمگیر شد تا آنجا که بعضی از مورخین آن عصر حکایت می کنند اورنگ زیب از شنیدن آوای مثنوی خوانان خوش الحان اشک از دیده ها می بارید . کتابهای تاریخ و تذکره های شعرا حاوی ذکر بسیاری از مثنوی خوانان مشهور است ، و نیز نامهای آن ادبانی را برمی شمارد که در شرح و تتبع آن اثر و یا در جمع آوری و گلچین های مثنوی شهرت غیر فانی حاصل کرده اند .

در شهر تنه (بایتخت حکومت سند) تاثیر آشکار مثنوی را می توان دید . يك شاعر صوفی به نام جهانگیر هاشمی که از طرف پدری نسب او به قاسم الانوار میرسید و از طرف مادری به شاه نعمت الله کرمانی می پیوست ، در بارگاه سلطان حسن ارغون ، در سند اقامت کرد و در همانجا به سال ۱۵۳۰ رحلت فرمود . در مثنوی کوچک وی که به نام ( مظهر الانار ) تالیف کرده است عنوان يك باب آن چنین آمده است : « حکایت آن صوفی ذاکر که شیطان خود را به صورت آدمی بوی نمود و گفت عمرهاست که الله اکبر می گوئی و یکبار جواب لبیک نمی شنوی » در آن باب حکایت مشهوری را از مولوی روم نقل کرده است که مطلب آن نمودار آن حقیقت است که : هیچ کس از آرزوی خود دعا نمی تواند کرد ، دعای انسان ، جواب او به خطای آن جانب خدای پاک است .

دانشمندان اروپایی که اهل تاریخ ادبیاتند از همه بیشتر بدین حکایت علاقه مند شده اند زیرا ، در آن ، عالیترین سر دعا افاده کامل یافته است که در هر دعای ما صد لبیک از جانب حق موجود است .

صاحبان تاریخ ادبیات وادی سند بسیار مومنان را ذکر کرده اند که « در شاهره واصلان به حقیقت ، یعنی مثنوی » گام برداشته یا با « مثنوی مولانا غایت شغف » داشته اند . و یا « مثنوی مولانا را با وضعی به ناله حزین می خوانده اند که سامعان را به گریه می آورده اند » . سلسله مولویه در هند و پاکستان پانگرفته است ، لیکن عشق مولانا در همه طریقتهای صوفیان

در چستیه ، سهروردیه ، قادریه و حتی نقشبندیه .  
 به چشم می خورد . یکی از پیران گرانبهای  
 سلسله نقشبندیه در قرن هجدهم محمد زمان اول ،  
 کتابخانه خود را بدیگران سپرد و کتابی دیگر  
 جز قرآن ، مثنوی و دیوان حافظ برای خویشان  
 باز نداشت . همچنین تاثیر مولانا بالخصوص در  
 متصوفی دیگر پیدا و آشکار است : وی شاه  
 عبداللطیف بهتائی است که در سال ۱۷۵۶ به  
 دارالبقا انتقال یافت . آن شاعر جید سندی که  
 نخستین بار دیوانی بزرگ و جاویدان را به  
 زبان سندی تالیف کرد نیز از عاشقان مولانا  
 بود . و همه مولفان که درباره او تدقیقات  
 کرده و مقالات یا کتابها تالیف کرده اند از جمله  
 T. H. sorley از اهمیت تاثیر مولوی روم  
 در فکر و شعر شاه عبداللطیف سخن رانده اند .  
 یکی از آنان گوید که : سلطان سند یک  
 مثنوی بسیار زیبا و مزین به خدمت آن صوفی  
 پر فیض آورده و بدین صورت لطف و نعمتی  
 را که با غیبت شاه عبداللطیف از دست داده بود  
 باز یافته است .

لکن آن مولفان تحقیق دقیق در آن مسئله  
 نفرموده و تنها به افادات عمومی اکتفا کرده اند .  
 با آنکه در دیوان شاه لطیف که معروف به (شاه  
 جورسالات ) است تشبیهات بی شمار دیده می  
 شود که از مثنوی منتقل کرده است : از قبیل  
 رمزنی ، حکایت کورها با فیل که در غرب و  
 شرق شهرتی عظیم دارد و نیز یکی از زیباترین  
 ابیات مثنوی که مولوی در آن فرموده است  
 اگر تشنگان آب را می جویند ، آب هم  
 تشنگان را می جوید « آب کم جو تشنگی آور  
 بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست » یعنی  
 انسان ، در جستجوی خدا ، آن چشمه حیات  
 جاویدانی ، یکطرف حرکت نمی کند بلکه خدا  
 نیز آن انسانی را می جوید و او را راه راست  
 می نماید که او تشنگی روحانی حقیقی وجود  
 دارد . حتی در یکی از باب های رساله ، شاه  
 لطیف در ابیات متعدد ، ایمای ملای روم می  
 کند بدین گونه : « طالبان بیارند ، او چشمه  
 جمال است » . اینک فکر رومی است « اول  
 خویش را غایب کردن ، بعد از آن به سوی  
 معشوق آمدن » و این یک کلام رومی است .  
 مادام که ابیات شاه عبداللطیف در هر  
 گوشه وادی سند معلوم و معروف باشد و هر  
 کس آنها را از ظهر القلب بسراید ، تاثیر مولانا

در مخیله خلق آن کشور سخت مهم است .  
 در اینجا لازم است از شاعری دیگر ذکر  
 رود : وی بیدل روهریوار که در کتاب دلگشای  
 خود در هر باب یک آیت قرآنی ، یک بیت  
 مثنوی ، یک حدیث از رساله شاه لطیف یکجا جمع  
 کرده و بدان صورت نظم سلوک صوفیان را  
 بخوبی روشن کرده است .

هیچ شك و شبهه نیست که شروع مثنوی  
 که در هند و پاکستان تالیف یافته هم به فارسی  
 وهم به زبان اردو بیرون از شمار است . در آن  
 میان بالخصوص بوستان معرفت تالیف عبدالمجید  
 پیل پیتی و شرح بحر العلوم که در سال ۱۸۱۹  
 نوشته شده است شایان ذکر است .  
 همچنانکه به زبان ترکی یک ترجمه از مثنوی  
 به همان بحر موجود است در زبانهای مختلف  
 هند و پاکستان نیز این نوع ترجمه ها رامی یابیم  
 مثلا در زبان سندی یک ترجمه کامل منظوم به  
 وسیله دین محمد ادیب به عنوان « اشرف العلوم »  
 بیست سال قبل منتشر شده است که نهایت زیبا و  
 پر معلومات است . ( ترجمه ای دیگر از مثنوی  
 به نثر ، در زبان سندی موجود است اما هنوز  
 چاپ نشده است . )

به زبان پنجابی دو ترجمه و شرح یافته ام .  
 به زبان پشتو نیز یک ترجمه نا تمام با وزن  
 مثنوی در کتابخانه دانشگاه پیشاور موجود است  
 یک ترجمه نو شاعرانه به زبان اردو که هم در  
 حال مسوده مانده است . و بالاخره ترجمه منظوم اردو  
 که تالیف سیماب اکبر آبادی است و بارهای  
 متعدد به چاپ رسیده دیده ام .

در عصرهای پیشین بزرگترین قسم آن  
 شرحها و ترجمه ها رنگ فلسفه وحدت وجود  
 داشتند اگر چه انکار نمیتوانیم کرد که در مثنوی  
 افکاری که بویژه از آثار ابن عربی به ما  
 رسیده است یک موقع بارز دارد . اما ، مثنوی  
 آن شاعر معظم دارای خیالات مختلف است : از  
 آیات قرآن گرفته تا حدیث پیغمبر و کلام  
 صوفیان قدیم چون سنائی و عطار و امام غزالی .  
 از این بحر بی کران هر کس مناسب حوصله و  
 خیال خود بپنجا و فکرها گزیده و بر روی  
 آنها یک نظام تاسیس کرده است .

و چون نظریه وحدت وجود از قرن  
 سیزدهم در تصوف اسلام حاکم بود تاثیر آن  
 بر شارحان مثنوی در غرب و شرق سخت طبیعی  
 است .

بدین سبب محمد اقبال ، شاعر ملی پاکستان نیز در اوایل عمر خود ، ملای روم را مثل وحدت وجود پنداشته است . در کتاب خود به نام « تطور فلسفه ماوراء الطبیعه در ایران » که در سال ۱۹۰۷ در دانشکده مونیخ برای کسب درجه دکترای خود عرضه کرده بود ، فرموده است: *The Excellent Rumi* ویرا مانند *Hegel* هگل فیلسوف آلمانی می خواند . وی پیغامبر آن تحریک فکری است که در نظر او هر فرق و تفریق از نادانی می زاید و «Dualism» فقط حیثیت یک تجلی ظاهری ، یک رویا ، یا یک سایه دارد ... »

اقبال برای اثبات کردن آنکه تصور یک روح ناطقه که در همه مظاهر عالم نمایان می شود - هم در فلسفه نو افلاطونیان ، هم در بیتهای رومی نهایت مهم است ، این بیت های مشهور مثنوی را ذکر کرده است :

« از جمادی مردم و نامی شدم

و از نام مردم ز حیوان سرزدم ... »

و نیز اقبال همین بیتهای را در اواخر عمرش برای اثبات کردن تکامل انسان استعمال کرده است . وی بعد از بازگشت از اروپا سال ۱۹۰۸ فهمیده که آن نظریه نو افلاطونی «Pantheism» فقط یک رنگ ، یک پارچه کوچک از یک قالی معظم افکار رومی میباشد . من گمان می کنم اثر مشهور مولانا شبلی نعمانی که به عنوان «سوانح ملای روم» که در سال ۱۹۰۹ انتشار یافته ، در روح اقبال تاثیر گران نموده و فکر او را طرزی نو و شکلی تازه بخشیده باشد . زیرا مولانا شبلی در اختتام کتاب خود نظریه تطور «Evolution» را که در آن سالها در اروپا بسیار مقبول بوده با افکار مولانای روم مقایسه کرده و مثل آن نظریه زمان را نیز در آن ایات سابق الذکر مثنوی یافته است . حتی آنجا یک تکامل روحانی دیده که انسان را برتر از انسانیت ، تا به ربوبیت می آورد .

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله دیگر بمیرم از بشر

تا بر آرم از ملایک بال و پر

بعد از سال ۱۹۱۱ ملای روم برای

محمد اقبال از حال مثل وحدت وجود گذشته

و نمونه اعلائی تصوف پاک شده است ، یعنی مثل آن تصوفی که مناسبت شخصی مرد را با خدای پاک در میان می آورد و اصل آن عشق و شوق جاویدانی می باشد . در اسرار خودی ، نخستین مثنوی فارسی که در سال ۱۹۱۵ به قلم اقبال بوجود آمده است این طرز نودیده می شود :

روی خود بنمود پیر حق سرشت

کوبه حرف پهلوی قران نوشت

گفت ای دیوانه ارباب عشق

جرعه ای گیر از شراب ناب عشق

از آن روز که اقبال ملای روم را در خواب

دید ، و آن حضرت پیرو مرشد او شد ،

عشق مولانا در همه آثار اقبال آشکار است ،

حتی در مکتوبات به دوستان مراتب متعدد مطالعه

مثنوی را توصیه میکرد ، زیرا ، در نظر او :

« خواندن و باز خواندن مثنوی برای تشکل

معنوی انسان بس و کافی است . »

ملای رومی در حیات اقبال خضر راه شده

است ، و در همه حال شاعر عصر ما ، مشکلات

خود را در آستان مولوی عرضه می کرده ، و

مرشد وی بدو پاسخهای نیک - یعنی از طرز

بیتهای گزیده مثنوی - می داده است . اقبال

همه مثنویهای خود را در بحر رمل مسدس ،

وزن مثنوی معنوی ، تالیف کرده است و بدین

سبب ، نهادن ایات ملای روم را در میان

بیتهای خود برای او آسان بود .

اقبال بطور دایم مدح و توصیف مولوی

را سروده است :

پیر رومی مرشد روشن ضمیر

منزلش برتر ز ماه و آفتاب

خیمه را از کهکشان سازد طناب

مولوی برای اقبال « چراغ راه احرار »

است ، و نماینده اسرار حیات و ممات ، زیرا

که « نور قرآن در میان سینه اش می تابد »

زیباترین توصیف مولانا را در جاوید نامه اقبال

توان یافت که شاعر ما در آنجا یک غزل مشهور

مولوی را ترنم کرده است :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست ...

بعد از ختم کردن آن غزل ، ملای روم

در جمال روشن خود تجلی میکند و اقبال را از

اسرار حیات ، از اسرار زمان و معنی معراج

خبردار کرده او را به سیر فلک تا به حضور الهی می‌آورد .

اقبال فرموده است که : « فکر من در آستینش سجده کرد ... »

و این بیت نیز کاملاً بجا است که :

شی آن نی‌نوازی پاکبازی

مرا با عشق و مستی آشنا کرد ...

رمز نی را بسیار استعمال کرده است گرچه معنی آن را به طرزی دیگر بیان می‌کند : نی فقط از برای حسرت خود نغمه های خوش می‌سراید ، یعنی حسرت و اشتیاق آنرا قیمت داده است . همچنانکه انسان نیز ، در اثر حسرت ، آفریننده و فعال و کردگار می‌گردد :

جمال عشق گیرد از نی او

نصیبی از جلال کبریائی

ملای روم در اثر خود هم جلال و هم جمال ، هم عشق و هم کبریا را نموده است و از این سبب است که او رهبر حقیقی مردمان می‌باشد. زیرا عشق به غیر کبریا ، جمال به غیر جلال ، جلال به غیر جمال برای انکشاف روحانیت انسان خطرناک است .

ملای روم ، در شعر اقبال مخالف قوت عقل فسرده است ، او ، عشق سوزان است اقبال او را گاه با این‌سینا یارازی مقایسه کرده‌است :

بوعلی اندر غبار ناقه گم

دست رومی پردهٔ محمل گرفت

این فروتر رفت تا گوهر رسید

آن به گردابی چو خس منزل گرفت

اقبال در شعری پرسوز مرشد غربی و مرشد شرقی خود «Goethe» و رومی را در جنت فردوس نموده است : هردو «نیستند پیغمبر ولی دارند کتاب» یعنی کتاب مثنوی و کتاب فاوست که در آندو اسرار انسانیت ترقی پستند و رموز عشق و حسرت بیزوال مندرج شده‌است. اقبال می‌پنداشت که رومی دیگر از

لاله‌زار ایران در وجود نخواهد آمد ، و خود را خلیفهٔ آن صوفی ارجمند خواند :

نکسه‌ها از پیر روم آموختم

خویش را در حرف او واسوختم

بدین سبب اهل مملکت او ویرا گاهگاه رومی عصر می‌خوانند ، و دانشمندان پاکستان در این خصوص مقالات و کتابها تالیف کرده و تدقیق اثرهای رومی را به این اهمیت بزرگ عطف کرده‌اند . لیکن هرچند بکوشیم مقایسه این دو فرد هرگز راست نیاید : گرچه مشابهات بارزی در آثار آندو توان دید اما فرقه‌های بزرگ میان آندو شاعر و متفکر قابل انکار نیست.

اقبال مانند عدسی همه شعاعهای یک رنگ، یعنی رنگ عشق و حسرت دائمی ، سوز ناتمام و تکامل انسان بر اشتیاق - را از شعرمولانا گرفته و آنها را جمع آورده و بدین آتش معنوی که فراهم کرده دل‌های اهل کشور خود را افروخته است . و بدین سلسله ملای روم به واسطه مرید پاکستانی خود به تشکیل یک مملکت نو کمک داده است. این ، بزرگتر و مهمتر است از همه تاثیرهای دیگر که در هفت قرن گذشته از او نظر گیر شده‌است.

و نیز هر آنجا که مردمان خواستار عشق الهی باشند ، هر آنجا که بنی نوع انسان از شکلهای ظاهری بگریزند و آرزو کنند تا به عین حقیقت وصلت یابند ، هر آنجا که عاشقان خود را در آتش عشق سرمدی بسوزانند ، و آن آتش برای ایشان گلستان گردد ، در آنجا دائماً ، شعر ملای روم را خواهند خواند و به آستان او باز خواهند آمد که در آن نوشته‌است.

کعبه‌العشاق باشد این مقام

هر که ناقص آمد اینجا شد تمام